

سپهسالار
خان علی محمد خان

بازرسی
۲ - ۲۷

۹۵۴۳

تاریخ هشت بهشت
چون هشت بهشت
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱

مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد
۱۳۸۴

مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۵۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی	
مجله تاریخ هشت بهشت (نیمه ۸۵۷)	شماره ثبت کتاب
مؤلف: بلخی (ادریس بن محمد الدین بلخی)	۸۵۸۷۰
موضوع: تاریخ	۱۲۳۰۵
شماره قفسه: ۹۵۴۳	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۵۴۳

[illegible][illegible]

مندی بی نظیر در حضرت و کما بود اغیار و بوس نام داشت اما منای خود و زینت کبودن و در میان حقیقی
و با افعال الهی موجودی پیدا شد با عاقبت عیلا رای خان و در آن بنا خیر امر خلق و بر آن بست
پرستان که پادشاه در بزم صدم نین و استسالی ارکان آن کرده بود اساسی بود اندر من و در میان
بالاتر از آنکه بکلیه و ساکن نیست و در صفای آن فرج قدیم در ایام پیش و در کشت و دمان و در میان بود که جهان و ملک
که نیست الحاق آن غایت است ستمه مطلقا لطیف عالم را میان باشد و اصلاح و تکلیف در میان نباشد و قاعده
درین باب مبالغه نموده که در زمانی آن غایت یک صفت خانه در میان بی زنی خلق بود و چون فرموده را
راغب یافه لا یزال الوفاء و یابو بر بکاء عدل الهی شده بود هر چند نواب و ولایا و پادشاه از او التماس میکردند
و از خدا را یک کلام در بزم کتب استماع آن بود و چشمت و کلامه رسانیده اند آن خوزه از هیچ امری میگرد و دور
لیج و نسا و کلامی بی از و در آنکه خود را خانه آن خوزه و الله و التماس میگرد و چون پیران را صدق و اخلاص یافتند
در راه خدا اطمینان شده رضا و طلب خاطر خانه و حوالی را تسلیم نموده و حوالی قدر التماس میگرد و کلامه از دست آوردن آن
چنانچه هر خونی سازند که یک برکت آن صمد مبرک سایه که منقود کرده و پادشاه هم التماس در این بزم اول داشته اند
و عاقبت طلب نمود از خوف نفوس و فزاد و حذر کرده و در آن تو عده و بزم بود و در بعد از آن که خلق میخواستند
و گویند که آن پیران و جانب راست شراب و قونی است **مجلس** آنکه یک پیران که بخواهد که در بزم بود
ای بسیار ملک پیران زار زار از دقایق پیران **مجلس** آنکه بعد از آنکه در بزم غایت و کلامه میان
آن جریب بود و استغاثه و بوس که مدام مدام بود با یکدیگر و تامل یکسری و در آن میان پیران پیران که
که هم بی نظیر و کاران بودند و هر یک یک صفت ای پیران و با عاقبت و است که در بزم آن سادگس الهی
هر گونه و جمعی مدام و در صفای قمارخانه را در انواع و صفای کشتند و در آن که در آن است و پادشاه آن
غایت پیران روز فرشته بود پادشاه بخوبی آگاهی از این و کلامه و کلامه را مان خود را میگرد و در بزم و در بزم
خود را در میان آن افواج که در بزم منجیل تعین نموده و او را که کشته و در آن که کشته و در آن که کشته و در آن که کشته

م

نفس

الحام

الحام برین تپاس توان فرمود و در همه ارکان و در آنکه در بزم و در آنکه در بزم و در آنکه در بزم و در آنکه در بزم
و عاقبت و عاقبت و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
برین است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است
مجلس و است که این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است
چونید و در بزم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
که چون با تمام آن بنا و عاقبت و غیر تو قونی یا در آن صمد شریف است و عاقبت و غیر تو قونی یا در آن صمد شریف است
که در آن بزم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
الحام صدق و الحام فرمود و هر یک یک از میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
بزم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
هر چه تا مگر بزم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
صفت است و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
نموده و این صمد و بزم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
که این الحام و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
و الحام و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
تیر و الحام و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
احمالی نمود و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
یکصد و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
و میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
و میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

5

طوره روزگار و زوکر کجاست زار باشد و خوشتر که آن محنت
بر دیده و جان اولی الاصل باشد و نیست تمام این جرات از خود ملک عالم انصاف نیست و از زوکر که هم هیچ
سوک و سلاطین وصل و در اجابت مبارک با او آن عباد خدایت پادشاه است و انور است و از وی علم و حیا و
قتله که در کفر و فحاشی است و از آنجا که بود و از او انصاف بگوید و حق تعالی است و از او انصاف
جل و از علم علی الصلوات فاتی فیروزه و طبع غلبه غلبه دهنده و یک سال از آن سال که از او انصاف است
و آن پادشاه که همیشه بخاطر می آورد و در موت و این محمودی که در کمال انصاف خود و در این انصاف
و پس از انصاف مرضی از او اگر اجل من اجل او بود پس هیچ نوع حسرت و محال است و از او انصاف است و از او
دنیا فایده و هم در هر یک است و در حق این و حق غرض تمام از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
چون حاصل مراد از هر یک است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
اجل و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
بنا بر این نیست و در هر یک است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
حق و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
عاقبت و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
شاید و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
جست با زاهدان این ملک است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
جانیست بنیاد این که آن بود و در هر یک است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
از انصاف است که آن است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
و اعتبار آن که از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است
آنکه از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است و از او انصاف است

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰

أرض مصر
ميراثكم

19

10

[illegible][illegible][illegible]

کتابخانه

22

عشر مثال

2

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ما متجاوز

مردود

وینا کلاسیک
مقامیاتی

24

وَمَا أَشَاءُ

11

الحمد لله

منا مشاوت

[illegible]

2000

卷之四
 四

10

باز بحدت برافت اما دوست که هم اندام دوست

مقامه سید ولد علی

4

١٠٠

رف

[illegible]

علامه فخری بن قتیبه شیبانی **رحمه الله** جو شہد نذر و نوح کی شہادت لکھا: شہد قتان اولادہ ملکاب **رحمه الله** جو اوست باطنی قوم را سبط ملکاب
و باب شخص آن مزار منور الی وین مرقد مسکب الی یوبل صاعی اولاد ارجعت بعد اعلیٰ تخصص فی ارضہ و در ارضہ
آن نوال بعد از تقسیم آبان دو موقع متعلقون شقی خواہد ابراجسج و بعد از تقسیم خرم شود تا کہ سلطان در اسپکشاف این
نوریت از اہل حقنی اسپدہ از بنوہ و دین باب با بعضی اولاد انان و اکابر بن و کشکشان حق شناس حقیت حق
کہ در گفت و الخلق و بنیاد ملک بنیاد ای مجورین مشاہدش حق کی کل الیہ **رحمه الله** بود و در پیش پیر پیر در مجال
دید و سرور شغنیات غنیات آسمان و زمین را حکم مشاہدت جبری دادہ برای العین مشاہدت نمود نور الحق
و مدعی فانی شہین و سالک سالک الی سجدین و الی نادوس شخ الاسلام و المسلمین ان شوق الدین بقیہ الدعا
نور المذہب و نورہ کلمۃ التمسک و سبب مقدمہ الساطع من صفا النور از مراد صواب و خطا التمسک و نور علیہ نورہ
آن بنکو از مراد اہل فضیلت و حکم محفوظ خاطر انوش بر آن کہ کی خوش و خلد و حکم دین و اولاد حکم و سبب و سبب و سبب
حکمشان حصول علیہ بود استقامت نمود و کبریات مرات مرات نظر کش و دشو در ادوار و صومعہ عالم غیبی صفا علی ملک ملکوت
ادانہ نمود و بطریق و کش و کش از ان دو وطن تودہ و دین خلق متین تر تر شد و و این شود و نور استوی شود
حق و بابت صدق و نور ان نور و بنابرین تودہ است کش و تودہ است کش علی و و فی مراد و سلطان لکن و اطینان
تبدیل یافت و حکم جانین بر ان امارات خیر در ان منزل و نظر کاہنہ نمود و اہل عابد الی بعد جامع و جانین و صفا
ماستجات آن ابواب تیرات نمود و طرح کیا این مانی خیرات و روح الی آن جلس تیرہ حضرت ابی اویس برونی
انداشت بابت حصول دلپذیر و نور تاجی کہ کہ بر مرقد و مراد و نور ساختہ و کس و ان کہ تیرہ از علم فضیلتان فرمود
و مقصدہ مسجد جامع از در پیشہ قبلی ان عمارت بیک تہ رسیدہ و آسمان ہوا از صفا و در درون مسجد یک مانی و غنی
باجہ و مریدان دست بر یکدیگر نظر لکبان بر عہدای چو کہ از او رسیدہ اندام چون عری چو نہت شد و نور
در بر کوشت مسجد جامع آن سارہ ناسال علی شہد تیرہ سال نورانی و پیشہ فضای ششمی و کشادہ و نور از او انکہ
در حال ثبت و ثبات وانی و پیش مسجد در پس ساختہ شہد تیرہ سال علم نورانی و در یک مانی نور ان کہت و کوی حوائی و صفا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

پیشانی

[illegible]

درسیه متولد و احاطه فرموده

9

卷之四

25

三

[illegible]

١٠٠

[illegible]

1234

وہاں کھڑا رہا

وہی

والى منى

غفر

[illegible][illegible]

در عروس گولیاں

فصل اول

فاما لغت ادبی عالی که در این باره او هم
از متنبی و بی ادبی احمدی اش خبردار است
حق است و از مرکز ضایع قیصر مرید

[illegible]

کتابهای ناکارآمد و فاسد
و بیام مراد است انجام اهدام
و افتاحت

البحر اوراقا قشورا و رقيق
امكانه

[illegible]

ربيع الاول سنة ثمان وعشرين
 واربعمائة
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الاول
 في سنة ثمان وعشرين
 واربعمائة

در میان غنایات انرا
خسرو و منی نیا و باقی با

۷۱

کتاب الفصح

۷

۱۰

کتاب
در علم

در بیان
کتاب

در علم

اس کتاب

چون کتابی را می خوانی

۶